

بسم الله الرحمن الرحيم

طرح مطالعاتی چشمه

خلاصه فصل آرمان‌ها - «مسئولیت و سازندگی»

\*\*\*

❖ فصل هفتم: آرمان‌ها

❖ صفحه ۱۶۱ تا ۱۷۸

- ✓ آرمان‌ها در انسان‌ها، هماهنگ با شناختشان از خویش، از نیازها و از ضرورت‌ها، شکل می‌گیرند و رشد می‌کنند و بزرگ‌تر می‌شوند.
- ✓ مکتب‌های موجود، هنگامی که انسان، اسیر زمین‌دارها بود، او را به آزادی رساندند. و هنگامی که گرفتار ستم سرمایه‌دارها شد، به او وعده‌ی برابری دادند. و هنگامی که محکوم قدرت‌ها شد، با او دوباره از آزادی سخن گفتند. و هنگامی که به پوچی و عصیان رسید با عرفان شرق مشغولش کردند.
- ✓ بی‌شک، آزادی و عدالت، آرمان‌های بلندی هستند، اما مسأله این است که انسان بزرگ‌تر از این‌هاست. انسان پاهای بزرگ‌تری دارد و در نتیجه هنگامی که به این همه رسید تازه به بن‌بست می‌رسد و به فاجعه و عصیان. تازه می‌بیند که باز هم باخته است. این است که کوتاه بین‌ها و سطحی‌نگرها، که طرح کلی آرمان انسان را نمی‌دانند و نیازها و استعداد‌های عظیم او را نمی‌شناسند، در رهبری انسان گم می‌شوند و به زحمت می‌افتند و آخر سر به بن‌بست می‌رسند.
- ✓ انسان بالاتر از عدالت را- ایثار- و بیشتر از رفاه را- تکامل- و بهتر از تکامل را - رشد- می‌تواند بدست بیاورد. انسان می‌تواند حتی از آزادی هم، آزاد شود. بوده‌اند کسانی که از اسارت به حریت رسیدند و از عبودیت به رسالت. انسان می‌خواهد بر تمام دارایی‌هایش سوار باشد و آن‌ها را راه بیندازد و از آن‌ها پای پی بسازد، نه باری. پای برای راه، نه باری بر روی دوش. این آرمان بزرگ انسان است، که نه تنها بر هستی، که بر خویش هم حاکم بشود و بتواند به این هر دو جهت بدهد.
- ✓ ایدئولوژی اسلامی، بسیار گسترده‌تر از برابری، آزادی، رفاه، عرفان و تکامل است، که این‌ها گام‌های اول آن است و برای رسیدن به این همه، راهش تنها شعار و تلقین و ریاضت نیست، که از تفهیم و آموزش و روش تربیتی برخوردار است.
- ✓ آرمان‌های اسلامی، احساس‌هایی هستند که با شناخت‌ها گره خورده‌اند و عقیده- گره خورده- شده‌اند. سپس عمل و حرکت متولد می‌شود. و بر پایه‌ی شناخت و آرمان و عقاید اسلامی، نظام‌ها و احکام استوار می‌گردد.
- ✓ ایدئولوژی اسلامی در سطحی است که نه برابری، که ایثار و نه آزادی از بندها و بنده‌ها و قدرت‌ها، که آزادی حتی از خویش و آزادی حتی از آزادی، و نه عرفان عظیم، که عرفان سازنده و نه تکامل، که رشد، در آن شکل می‌گیرند. آگاهی قرآن و عرفان اسلامی، تزریقی نیست، که آموزش است. و نفی انسان نیست، که در انتخاب و اختیار اوست. و عشق قرآن، صلح کل نیست که مرزآفرین است. و آزادی آن، رها کردن و گذاشتن نیست، که برداشتن و بردن است، نه انباشتن و نه گذاشتن. و قدرت آن هدف نیست، که وسیله است و بت نیست که بت شکن است. وحدت آن گنگ نیست و تخیلی نیست، که توحید

است، توحیدی که عشق به حق و آزادی از غیر اوست؛ **توحیدی در درون، با شکستن الهی «هوس» و در جامعه، با شکستن طاغوت و در هستی، با کنار گذاشتن رب‌النوع‌ها و بت‌ها.**

✓ ما در بینش اسلامی و جهان‌بینی اسلام و در معارف اصیل، فقط به شناخت این که خدایی هست و... قانع نیستیم.

۱- **شناخت مجرد و کلی** از این که خدایی هست، در ما **احساسی نمی‌آورد**؛ چراکه **شناخت خوبی و یا بدی زاینده است** و عشق و ترس و نفرت را به دنبال می‌کشد. شناخت بی‌تفاوتی او ستمگری و سنگدلی و خودخواهی او و یا زیبایی و عظمت و شکوه و محبت و بخشش و رفاقت او در من احساس می‌آفریند. این شناخت عمیق از «اللّه، رحیم و حیّ و قیوم» است که ما را از خودمان جدا می‌کند و برای او زنده نگاه می‌دارد و می‌میراند. این شناخت عقیم نیست، زیاست و هزار **احساس** و هزار **عقیده** و هزار **عشق** و **نفرت** و **حبّ** و **بغض** و **تولّی** و **تبری** را به دنبال می‌آورد و هزار **تکلیف سنگین** و بارهای گران را به دوش می‌کشد. و همان‌طور که گذشت نظام اخلاقی و احکام اخلاقی اسلام بر اساس این شناخت زاینده استوار می‌شود.

**شناخت اللّه با این اوصاف** و تا این اوج، انسان را از آنچه که هست **حرکت** می‌دهد و در نتیجه **سفرهایی** را شروع می‌کند. اصولاً انسان هنگامی سفر می‌کند و کوچ می‌نماید و به هجرت دست می‌زند که نیازهایش در آن‌جا که هست تأمین نشوند.

**سفری از بیرون تا خویشتن، با درک محدودیت‌ها و نیازها و ضربه‌ها.** - سفری از خویشتن تا

**حق، با شناخت و عشق و ایمان - سفری از حق تا خلق، با عشق به حق و رأفت به خلق -**

**سفری از خلق و با خلق، تا حق، با عشق و درگیری و صبر - و سفری از حق و تا حق، با**

**عجز و اعتصام.**

۲- **شناخت** انسان هم به همین گونه می‌تواند **عقیم** و **یا زاینده** باشد.

گاهی **شناخت** ما از انسان **بر اساس عادت‌هایی** است که با آن همراه بوده‌ایم؛ در این حد، جز به رفاه و به خوشی فکر نمی‌کنیم؛ چون خود را جز یک دهان که مقداری روده به آن بسته شده و با آلت تناسلی ختم می‌شود، نمی‌بینیم. اما اگر انسان **بر اساس استعدادهایش** شناسایی کنیم می‌یابیم که کار او رفاه نیست، که حرکت و رشد است. با این شناخت از انسان و با این ادراک، **احساس عظمتی** در ما شکل می‌گیرد و **غروری** در ما ریشه می‌دواند که نمی‌توانیم به کم قانع بشویم و نمی‌توانیم در سطح بزغاله‌ها بمانیم.

انسان در این دید، **سرمایه‌هایش** را می‌بیند که چقدر **عظیم** است و **نیازهایش** را می‌شناسد که چقدر **گسترده** است. و ناچار **احساس تجارت** در دل او می‌نشیند که کمک‌ها را زیاد کند. و ناچار **دنبال خریدارها و بازارها** می‌گردد.

در نتیجه هنگامی که این انسان می‌یابد با این همه سرمایه چقدر بی‌حاصل بازگشته و می‌بیند که چیزی بدست نیاورده و خود را با خریدارهای بی‌مایه و بازارهای محدود گول زده، ناچار احساس غبن و خسارت او را می‌سوزاند و او را می‌شوراند، تا مگر گامی بردارد و خسارت‌ها را جبران کند و خریدار دیگری بیابد و بازار دیگری و تجارت پربار دیگری.

۳- ما با **شناخت مقدار و وسعت سرمایه‌ها** به این **احساس‌ها** می‌رسیم و در نتیجه **کار خود را احساس می‌کنیم** و نمی‌توانیم **بازیگر یا بازیچه یا تماشایی بمانیم.** که **کار من حرکت** است و **دنيا راه** است و در نتیجه در این راه به گونه‌ای می‌روم که گردی بر نخیزد و دلی اسیر نگردد. می‌یابم که خلق را به خود کشیدن و سنگ راه خلق شدن و استعدادها را ضایع کردن، فساد نیست که در یک جا حبس شود و محدود بشود.

۴- آن‌جا که **هستی** از **ارتباط و هماهنگی** برخوردار است و آن‌جا که دنیا، راه و کلاس است، یک نگاه، یک لبخند، **یک فساد، یک فساد نیست، که هستی را به فساد می‌کشد** و تمام دریاها و دشت‌ها را در خود می‌گیرد.